

اصول آموزش و پرورش



تعدد عوامل دیمدخل درتعلیم و تربیت ار سوئی و تنوع مقتضیاتی که در تعلیم و تربیت باید همواره ملحوظ باشد از سوی دیگر، عمل تربیتی را پیچیده و اقدامات مربوطه را پرخطر ساخته است. برآستی، تلفیق امکاناتی کسه متاء سفانه دراکثر موارد غیر کافی است، بانناجی مورد انتظاری که طبعاً "تحت تاءثیر تصورکمال مطلوب بلند پروازانه می باشد آنهم درشرایط اجتماعی نامساعد دنیای امروز، کاری است که حتی از لحاظ نظری دشوار است. به علاوه، این واقعیت که مقامات مسؤول جز درمورد سازمان واداره موسسات تربیتی و امور کلی بی نظیر برنامه ریزی آموزشی نمی توانند مربی را به نحو مؤثری یاری کنند و مربی ناگزیر است از لحاظ فنی در فعالیتهای روزمره خویش فقط به ابتکار عمل خود متکی باشد، وضع را وخیم ترمی کند. در چنین شرایطی تنها راه چاره ای که باقی می ماند اینست که خودکفائی مربیان از طریق پیش بینی دوره های کارآموزی برابر تضمین شود. درین دوره ها معلمان و مربیان آینده با شرکت در کلاسهای که در آنها مسائل نظری مورد بحث قرار می گیرد و ضمن تماس مستقیم با افراد باتجربه با اصول تعلیم و تربیت آشنا خواهند شد، به طوری که بتوانند در هر موقعیت خاص تربیتی کوششهای خود را حول محور اصلی که تناسب آن با موقعیت، آشکارتر و کارآئی آن بیشتر است، منسکل سازند. در این فرصت باید داوطلبان با دانش آموزش و پرورش یعنی با مجموعه اصولی که منشاء و مصدر رفتار آموزگار و دانش آموز می باشد و در ضمن عمل یعنی در حین آموختن و فراگرفتن و هدایت کردن و تربیت شدن، آموزگار و شاگرد هردو را بکار می آید بخوبی آشنا شوند.

اصول مذکور، به قول دکتر هوشیار، کشف کردنی است نه وضع کردنی^۱. یعنی هر اصل باید از تجارب عینی که در شرایط واقعی صورت گرفته است استنتاج شود و سودمندی آن لااقل در اکثر موارد به اثبات رسیده باشد. اصول تعلیم و تربیت ابتدا شناخته شده و تعریف شده نبوده و دستورالعملهای ساخته و پرداخته ای برای تربیت کردن آدمیزادگان وجود نداشته است. کانت از اینکه در زمان او اصول شناخته شده ای بر تعلیم و تربیت افراد حاکم نبوده است تاءسف می خورد و می نویسد: "نقص تاءدیب و تعلیم بزرگسالان نه تنها صلاحیت مربی خردسالان بودن را از آنان سلب می کند، بلکه ما را از اینکه به امکان وجود تربیت پذیری آدمی پی ببریم محروم می سازد". به عقیده کانت، اگر موجوداتی با طبیعتی برتر از انسان تربیت آدمیزادگان را بعهده می گرفتند، در آن حال احتمالاً "از امکانات رشد کامل آدمی باخبر می شدیم."

اصول تعلیم و تربیت مربیان را به منزله ابراری است که با استفاده از آن می توانند بموقع و درعین حال باروشن بینی کافی تصمیم بگیرند و وظایف تربیتی خود را بنحورضایت بخشی انجام دهند. مربی خود را بط و واسطه ایست میان اعتبارات تمدنی موجود و روان هیأت پذیر طفل، تمدن و طفل هریک حقوقی دارند که باید به موقع خود مطمح نظر قرار گیرد.

اصل فعالیت و اصل کمال

مثلاً "اصل فعالیت" ناظر به این واقعیت است که هر قدر بچه درسین طفولیت بیشتر از



سابق است، نتیجه پرورشی مطلوب بدست نمی آید. برای نیل به پرورش واقعی باید طفل امروز و آدم بالغ فردا بتواند آنچه آنرا خوب و پسندیده می داند تحقق دهد و از قوه به فعل درآورد.

دراین مورد تاحدی طبعاً "میل به تحقیق و توجه به تمرین قوا و استعدادات در طفل موجود است و این نیز یکی از حقوق طفل است که باید بوی داده شود و دراین میل تقویت یابد. برای میسر ساختن اینگونه تمرینات باید هرچه زودتر به طفل اختیار و آزادی داد تا بر پرورش نیروهای خود اعم از جسمانی و نفسانی همت گمارد و ابتدا از برکات پایداری و استقامت در ضمن کارهای مورد علاقه خود برخوردار گردد. به لحاظ همین آزادی که تربی را در تمرین طبیعی قوای خود

برکات فعالیت آزاد برخوردار باشد بیشتر از حس اقدام و استقلال بهره مند خواهد بود و در زندگی آینده بیشتر بخود اطمینان خواهد داشت، و توصیه می کند که به کودک فرصت داده شود تا با کمال استراحت در شرایط واقعی امتحان و آزمایش کند. متقابلاً "اصل کمال" نگران تمامیت و کمالی است که ضمن تدریس مواضع برنامه از ادراک ارزشها و معلومات عمومی مورد نظر است و طبعاً "از پیروی رغبت های آنی شاگردان جداست. آموزگار علاوه بر وظیفه هدایت تربیسی نماینده ارزشها نیز هست و باید شاگرد را در جهت سیر تمدن سوق دهد و اعتبارات تمدنی را در و زنده و سیال سازد. و بدین منظور شاید لازم آید که از لذت و سرور آنی طفل صرف نظر کند و طفل را جهت زندگی حاضر و آماده سازد. باندک دقتی درباره مطلوب هریک از دو اصل فوق به آسانی می توان دریافت که تصمیم گرفتن در موقعیتهائی که اصول مذکور در آنها مصدر اعمال تربیتی باشد، آسان نیست. زیرا این دواصل در مقابل یکدیگر قرار می گیرند و باهم حالت تنازع و تناقض پیدامی کنند. به طوری که تنها افراد باتجربه و باریک بین می توانند با ضرب خطائی نسبتاً کم در این قبیل موقعیتهای تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند.

اصل حریت و اصل سندیت

از طرف دیگر، برفرض اینکه فرد ادراک کرده باشد که چه کار و چه چیز "خوب" است و چه کار و چه چیز "بد"، چه کار و چه چیز سودمند است، چه کار و چه چیز زیان آور، به صرف این ادراک و این دانستن که محصول اجرای دواصل

بایستی درین مورد نیروهای جسمانی و نفسانی به وسیلهٔ تمرینات مدرسه‌ای که سندیت و اعتبار دارد تقویت شود و عادات مربوط ایجاد گردد. این مطلوب و وسیلهٔ تحقق آنرا به "اصل اعتبار و سندیت" و حتی اصل "سلطه وروائی" تعبیر نموده‌اند.

بطوری که ملاحظه می‌شود، این دو اصل هم با توجه به مطلوبهای متفاوتی که دارند در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و به نوبهٔ خود تناقضی بوجود می‌آورند که حل آن در عمل جز از افراد با تجربه ساخته نیست.



اصل تفرد و اصل اجتماع

وبالاخره باید دانست که هر طفلی فردی است

لازم می‌آید، مصدر دیگری جهت عمل پرورشی بدست می‌آید که "اصل حریت" نامیده می‌شود.

لیکن باندک دقتی متوجه می‌شویم که "اصل حریت" نیز به تنهایی کافی نیست و طفل بوسیلهٔ کارهای مورد علاقهٔ خود نمی‌تواند مثلاً "از عهده" گذراندن امتحانات نهائی برآید و به دریافت گواهینامه‌های لازم نائل شود. حتی هوش افراد برجسته نیز وفا می‌نماید به اینکه در جمیع شعبی که منظور برنامه‌های دقیق ابتدائی و متوسط یا مدارس حرفه‌ایست از پیش خود بدون سرمایهٔ تمدن و آنچه "سند و معتبر" است موفق گردد. تمرینات باید مختلف باشد و جهت جامعه‌ای در آنها منظور شود. مثلاً "در ریاضیات، در علوم طبیعی و درالسنه باید روشهای مخصوصی را فرا گرفت و قواعدی را ملحوظ داشت و در اجرای آنها به درجهٔ مهارت رسید. وقتی دانش‌آموزان به دورهٔ دوم دبیرستان وارد می‌شوند یا اینکه به مدارس حرفه‌ای یا به دانشگاه قدم می‌گذارند، باید استعدادات ایشان در ریاضی و علوم طبیعی والسنه از لحاظ مقدمات به حد کافی تمرین یافته باشد. به یقین بدون معلم و راهنمائیهای وی و تمرینهای مربوط هیچکدام ازین هدفها عملی نمی‌گردد. و حال آنکه به وسیلهٔ اینگونه تمرینات منظم و باوجود ملکات مربوطه می‌توان واقعا "مولد شد و هرگاه معلم عادات لازم را که به وسیلهٔ تمرین، ایسب استعداد پیچیده (عادت) بوجود می‌آید در طفل فراهم نکند و طفل معلومات لازم و کافی فرا نگیرد، نمی‌تواند از لحاظ تمدن آفریننده گردد. برخلاف "اصل حریت" که مطمح نظر آموزگار در بکار بستن آن، خود کاری طفل است

آن وظایف به تنهایی رسان نیست، و همین
 ناء سیاستند که قسمتی از امور مهمه مردم را اجرا
 و سعادت جسمانی و روحانی فرد مترقی را ناء میسر
 می کنند، بدین لحاظ نیز بالضرورة حق دارند که
 از فرد و شخص، انتظار اطاعت و تبعیت داشته
 باشند. و این آخرین انتظاریست که باید از معلم
 داشت، باین معنی که باید نماینده اجتماع از
 هر لحاظ باشد. بدین سبب نیز مصدر اعمالی
 که موصل به پرورش کیفیات اجتماعی در طفل
 می باشد "اصل اجتماع" خوانده شده است.

بدین ترتیب مطلوبهای دواصل اخیر از نو
 در برابر هم قرار گرفته سومین تناقض را بوجود
 می آورند. بحث از چگونگی حل تناقضات از
 حوصله این مبحث خارج است، مضافاً به اینکه
 هنوز برای هیچیک از تناقضات
 راه حلی که از هر جهت قانع کننده باشد
 ارائه نشده است. ولی همین قدر برای اثبات
 ضرورت خود کفا شدن مربیان و معلمان و
 همچنین برای نشان دادن اشکالاتی که در راه
 تحقق آن وجود دارد کافی است. بعلاوه
 همین بحث مختصر به افراد علاقه مند اجازه
 خواهد داد که دلیل وجود بسیاری از
 فعالیت‌های راکه برای دوره ابتدائی، راهنمایی
 و متوسط پیش بینی شده است دریابند ■

غیر قابل قسمت و مشخص. بدون هیچ تردید
 هرکس از طفولیت حق دارد که برای طرح زندگی
 متفرد خویش از امیال و جهت سیر طبیعی خود
 تبعیت کند. این مطلوب هنگامی تحقق پذیرد و
 مقرون به کامیابی شود که هرکس جمیع قوای خود
 را بدون هیچ مانعی در سبیل وظایف حیاتی
 "خود" مصروف دارد و به اموری بپردازد که
 در مسیر تمایلات "فردی و طبیعی وی" قرار
 دارد. کارهای بزرگ و موفقیت‌هایی که برای عالم
 فرهنگ و تمدن سودمند بوده همیشه در پرتو
 نبوغ و مجاهدت افراد به ظهور پیوسته است.
 اشخاصی که سرنوشت اقوام و ملل را معین
 نموده یا اینکه باب علم و معرفت و صنعت را بروی
 مردم گشوده‌اند، همیشه مشخص و معلوم
 بوده‌اند. پس، این جنبه انسانی را نیز که به
 اصل "تشخص و تفرد" می توان تعبیر نمود
 نباید از نظر دور داشت.

لیکن این نیز آشکار است که اولاً "نه هر
 فردی چنین سائقی به سوی بزرگی دارد، ثانیاً
 نه هر بزرگی سوق به سوی ارزش داشته است.
 گذشته ازین، دولت و ملت، شرع و عرف، بر
 رویهم تشکیلات اجتماعی نیز وظایفی را
 متعهدند که به هیچ روی نیروی فرد برای اجرای

نگذارید بچه‌ها شکم‌هایشان را بریزند

چونخ، بلاخ ز یاد غمچه‌ها لا خراب می‌کند



وقتی تنبیه بدنی وسیله معمولی نفوذ در کودک می شود، در تمام رفتار او احساس ترس از تنبیه آشکار می شود. و این امر موجب به وجود آمدن عادات ناپسند در کودک می شود که بندریج جزو طبیعت ثانوی او می گردند.

بنابراین تنبیهات بدنی می توانند کودک را به فرمانبرداری بکشانند اما این چه کودکی خواهد بود و چگونه آدمی بار خواهد آمد؟ کودکان ضعیف در نتیجه تنبیه، ترسو و بی زبان بارمی آیند، و کودکان قوی، سنگدل و گستاخ می شوند. در هر دو مورد، این تنبیهات در کودکان عصبانیت، دروغگوئی، حيله گری را افزایش می دهند و ساده دلی کودکانه و زنده - دلی سالم و بشاشت آنها را از هم می پاشند. یکی از دانشمندان می گوید: از کودکان کتک خورده و بی اراده، بعدها یا آدمهای شل و ول و هیچ کاره به وجود می آید، یا آدمهای قلدری که در تمام زندگی بخاطر کودکی افسرده شان، انتقامجو باقی می مانند.

یکی دیگر از آثار نامطلوب تنبیه، پیدایش روحیه لجاجت در کودکان است. لجاجت شکل ویژه ای از دفاع کودک است، شکل خاصی از اعتراض است. چون کودک ضعیف و بی دفاع است و نمی تواند اراده خود را با اراده بزرگترها مقابله کند، گوشه گیری اختیار می کند کند ذهن می شود، نسبت به تأثیرات محیط چون کروزال می شود و حالت مقاومت خاموش و درونی به خود می گیرد.

بدین ترتیب تنبیه بدنی سایر راههای تربیت کودک را به روی بزرگترها می بندد. پس اگر می خواهیم انسانهایی شجاع، فعال

مستقل در افکار و کردار خویش بیروانیم که اراده بیگانگان را مطیعانه به موقع اجرا نگذارند و مردمی آگاه، با انضباط و دارای شهامت و ابتکارات خلاقه باشند، بیاموزیم که فرزندان خود را بدون بکار بردن تنبیه بدنی تربیت کنیم.

